

جایگاه فقهی حقوقی نفقه زوجه از اموال زوج از طریق تقاص

مریم پورغلامعلی صدآقتی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۰

بتول مهرگان صومعه سرایی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲

سیدعلیرضا حسینی^۳

چکیده

مسائل موجود در رابطه دریافت نفقه زوجه از زوج، کم توجهی و نبود راهکاری آسان و عملی از مشکلات حقوق خانواده و محاکم قضایی می‌باشد. تقاص یکی از راه‌های احقاق حق به منظور ایجاب بدهکاران در برابر طلبکاران با انگیزه پشتیبانی از بستانکارانی ایجاد شده است که برای احقاق حقوق خود، مدرکی مقبول مراجع قانونی در دست ندارند. فقها در خصوص امکان تقاص بابت نفقه از مال زوج اختلاف نظر دارند تا جاییکه معتقدند چنانچه اگر زوج در آنجا که بر او پرداخت نفقه واجب است امتناع کند، در صورتی که رجوع به حاکم شرع مقدور باشد با رجوع به حاکم، حاکم او را اجبار به پرداخت نفقه می‌کند. اما در صورتی که به خاطر پاره‌ای از مشکلات برای زوجه رجوع به حاکم شرع مقدور نباشد. صاحب مسالک در این زمینه، قائل به حق تقاص برای زوجه شده چرا که دینی است بر ذمه زوج در حق زوجه.

واژگان کلیدی: نفقه، تقاص، مقاصه، ضمان زوج.

^۱ دانشجوی دکترای رشته الهیات و معارف اسلامی، گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران Maryamsedaqati@yahoo.com

^۲ استادیار، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران (نویسنده مسئول) Mehrgan_9140@yahoo.com

^۳ استادیار، گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران Seyed150@gmail.com

احقاق حق یکی از مهم‌ترین مبنای زندگی اجتماعی و روابط بین افراد است و تفویت حقوق از سوی دیگران همواره امری مذموم و موجب ضمان و مسئولیت است و این مهم در دیدگاه فقه جامع اسلام نیز مغفول نبوده و طرق فراوانی را برای آن پیش‌بینی کرده است؛ خصوصاً در ارتباطات بین متعاملین که نصوص فراوانی در این خصوص بچشم می‌خورد. به منظور فراهم کردن موجات پایبندی بیشتر بدهکاران به تعهدات خود در قبال طلبکاران و با هدف حمایت از طلبکارانی که طلبشان در معرض تضییع قرار دارد ضابطه مشهور تقاص یا مقاصه در فقه وجود دارد. به همان اندازه که در حقوق کیفری اجرای قصاص مؤثر در کاستن از جرایم و موجب استقرار نظم اجتماعی خواهد بود استفاده به جا از تأسیس حقوقی تقاص نیز در قلمرو مسئولیت مدنی کارساز و مشکل‌گشاست. لذا بر اساس مبانی فقهی یکی از طرق وصول حقوق مالی تقاص است. نهاد تقاص پس از انقلاب از سوی قانونگذار مورد توجه قرار نگرفت، این در حالی بود که رویه‌ی قضایی به پیروی از فقه در بسیاری از موارد تقاص را عاملی موجه تلقی کرده است. دلیل بی‌توجهی قانونگذار، نگرانی برخی از حقوقدانان ناشی از ایجاد هرج و مرج به واسطه‌ی این تأسیس است، لیکن با مروری بر شرایط تقاص خواهیم دید که قلمرو این نهاد وسیع و بی‌ضابطه نیست و به تحقق شرایطی منوط است که با توجه به مقتضیات جامعه و نظم عمومی ایجاد شده‌اند و به همین دلیل است که منع ارتکاب جرم در تقاص شرط محسوب می‌شود و لذا تقاص اضرائی پذیرفته نیست. اما آنچه مصداق این تحقیق قرار گرفته تقاص زوجه از اموال زوجه ناشزه در پرداخت نفقه می‌باشد که با بررسی مبانی فقهی و اقوال فقها بنظر می‌رسد این کار ممکن و مشروع می‌باشد که ذیلاً به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مسئله اساسی

در نظام مالی خانواده گاهی مواردی برخورد می‌شود که زوج از پرداخت نفقه به افراد تحت تکفل خود خاصه زوجه امتناع و یا بی‌توجهی نشان می‌دهد. قانونگذار گرچه راهکارهایی را اندیشیده اما بنظر می‌رسد در برخی از موارد امکان حصول نتیجه مطلوب و مورد نظر امکان پذیر نباشد. نهاد تقاص در این مورد می‌تواند روش مناسب و مشروع در این خصوص تلقی گردد. در واقع تقاص مفهومی فقهی حقوقی است که به منظور فراهم کردن موجبات پایبندی بدهکاران به تعهدات خود در قبال طلبکاران است. بنابراین، به منظور فراهم کردن موجبات پایبندی بیشتر بدهکاران به تعهدات خود در قبال طلبکاران و با هدف حمایت از طلبکارانی که طلبشان در معرض تضییع قرار دارد ضابطه مشهور تقاص یا مقاصه در فقه وجود دارد. و به همان اندازه که در حقوق کیفری اجرای قصاص مؤثر در کاستن از جرایم و موجب استقرار نظم اجتماعی خواهد بود استفاده بجا از تأسیس حقوقی تقاص نیز در قلمرو مسئولیت مدنی کارساز و مشکل‌گشاست. چرا که ادله معتبر فقه امامیه حاکی از مشروعیت و جواز تقاص است و احکام و شرایط این نهاد استیفای حق، در منابع فقهی مطرح شده و جوازها و محدودیتهای آن تبیین شده است. با اعمال تقاص، طلبکار حقش را دریافت می‌کند و ذمه بدهکار بری می‌شود و تعهد فیما بین ساقط خواهد شد. از آنجا که قلمرو تحقق تقاص به شرایط و ضوابط خاصی محدود است، زمینه سوء استفاده را از بین می‌برد و هرج و مرج در جامعه پیش نمی‌آید. در مجموع با توجه به اینکه تقاص نهاد مشروعی است، که در همه‌ی جوامع موقع اجرا دارد، و با توجه به اینکه احکام و شرایط آن در فقه امامیه بررسی شده است، ضروری است، قانونگذار در

راستای جامعیت قوانین مدوئه، تقاص را به عنوان هفتمین سبب از اسباب سقوط تعهدات قانونمند نماید. در مورد نفقه زوجه و امکانسنجی اقدام تقاص در این مورد باید گفت که فقها دو دیدگاه دارند، برخی موافق تقاص و گروهی مخالف تقاص از اموال زوج در این خصوص هستند که با احصاء نظرات می‌توان مشروعیت این عمل را مفروض دانست.

۱- معنی لغوی تقاص

در مورد معنی لغوی تقاص باید گفت واژه تقاص از کلمه قصّ که ماده اصلی تقاصی باشد اخذ شده که قصّ به معنای قطع کردن، بریدن و همچنین به معنی حکایت و نقل روایت است. قصّ در قانون به معنای روشی که به مقتضای قانون با تعادل انجام می‌پذیرد استعمال شده است. «مقاصه بین الدینین» تسویه حساب میان دو بدهی است [۳۶، ص ۸۴]. تقاص مصدر باب تفاعل در لغت به معنای بدل گرفتن و در پی کسی یا چیزی رفتن و نزدیک شدن است [۲۷، ج ۲، ص ۳۲۸]. تقاص القوم یعنی آن قوم در حسابرسی یا جزء آن از هم قصاص گرفتند و همچنین مقاصه در لغت به معنای دنبال اثر رفتن و پی‌جویی در اثر و گرفتن مال غیر بدون اذن او بدل از مال خودش بکار رفته است [۳۱، ص ۱۵۵]. و به مقابله به مثل و تلافی کردن نیز قصاص، مقاصه و تقاص گفته می‌شود در منابع فقهی واژه قصاص صرفاً در مورد مقابله به مثل بر جنای عمدی بر نفس و عضو کاربرد یافته است [۳۷، ج ۲، ص ۲۷۹].

۲- معنی اصطلاحی تقاص

منظور از تقاص یا مقاصه در فقه امامیه این است که شخص دائن با رعایت تشریفاتی خاص عدم مراجعه به قاضی حق خود را از اموال مدیون که در دسترس اوست و آن را انکار یا از اداء آن خودداری می‌ورزد استیفاء نماید [۱۳، ج ۶، ص ۶۹]. و در فقه اهل تسنن از مقاصه (تقاص) تعریف مختلفی شده است که تعدادی از آنها با تعریف یاد شده منطبق است اما اکثر آنها دارای مفهومی عامتر است و شامل تهاتر قهری و اختیار هم می‌گردد از این رو مقاصه را به اجباری و اختیاری تقسیم کرده‌اند [۳۹، ج ۵، ص ۳۷۲] که مراد از آن، تهاتر دو دین به گونه قهری یا با رضایت دوجانبه است. محقق حلی تقاص را توصل به حق تعبیر کرده است [۱۱، ص ۴۲۹]. این عنوان به دلیل نقش محوری که دارد دارای اهمیت است. توصل مصدر باب تفاعل است که این باب بر مطاوعه و اثرپذیری بکار گرفته می‌شود. بدین ترتیب در ورای این تعبیر اولاً نیل به حق شخصی، ثانیاً حق محوری را در عمل فرد می‌توان دریافت و توصل به حق هرگاه مربوط به نفس باشد قصاص نام دارد. قاعده تقاص در میان شیعه و اهل سنت فی‌الجمله پذیرفته شده است [۲، ج ۵، ص ۳۷۲].

مرعشی یکی از فقهای معاصر، صاحب نظر در مسائل حقوق موضوعه قصاص را تحت عنوان «استیفاء اثر جنایت» آورده و با الهام از این تعریف تقاص مال را تحت عنوان «استیفاء اثر غضب» می‌توان دریافت به علاوه چون منکر یا ماطل، غاصب و عمل او در حکم غضب است، کلمه غضب وافی به بیان مقصود است [۳۰، ج ۱، ص ۲].

المقاصه اخذ و گرفتن مقدار جنس مال یا مقدار قیمت از کسی که امتناع از تسلیم مورد نظر مستحق می‌کند و نزد مالک به این است که مالک، دین را از اموال مدیون همانند اموالش با شروطی که باید رعایت گردد ساقط کند [۱۵، ص ۳۰]. اگر برای شخص بر ذمه دیگری مالی باشد و او منکر شود و یا از گرفتن حشش به

طور کامل متعذر باشد در این صورت اگر جنس مالش را از اموال مدیون یافت می‌تواند آن را اخذ کند و اگر از غیر جنس مالش باشد با فروش آن مال سهم خودش را بر می‌دارد و مخیر است به اینکه آن را به خودش بفروشد یا به دیگری و اذن حاکم در آن شرط نیست [۴، ج ۱۸، ص ۴۱۰].

از نظر حقوق دانان تقاص، برداشت و استفاده طلب کار به اینکه طلب خود را از اموال بدهکار بدون جلب رضایت او و چه بسا به طور پنهانی بردارد، مشروط بر اینکه بدهکار از پرداخت بدهی خود امتناع کند و جز از این شیوه راه دیگری برای دریافت طلب طلبکار وجود نداشته باشد را دانسته‌اند [۲۶، ص ۳۵۲].

برخی نیز گفته‌اند «تصاحب مال مدیون منکر دین و یا ممتنع از پرداخت از طرف بستانکار بدون مراجعه به دادگاه اگر خوف فتنه نباشد» [۲۹، ص ۱۶۶]. در این تعریف «تصاحب مال مدیون منکر دین ...» کلیت داشته و می‌بایست میزان تصاحب محدود به حد دین باشد لذا بهتر است تقاص چنین تعریف شود: تملک معادل طلب از مال مدیون منکر دین یا ممتنع از پرداخت دین بدون مراجعه به دادگاه اگر خوف فتنه نباشد [۷، ج ۲، ص ۹۳۹]. چرا که کسی که خود را ذیحق علیه دیگری می‌داند به جای مالی که نزد او دارد و نمی‌تواند آن را از وی بستاند به هنگام دستیابی به مال او آن ما می‌شود [۷، ص ۴۸۳].

۳- موضوع حق تقاص

با توجه به مفهوم تقاص استیفاء حق به طور مطلق از کسی که به نحوی از انحاء در اداء حقوق اشخاص نکول دارد [۳۵، ج ۷، ص ۲۲۷] و اینکه بستانکار، بدون مراجعه به دادگاه اگر خوف فتنه نباشد، از اموال بدهکاری که دین خود را انکار می‌کند یا از پرداخت آن، امتناع می‌ورزد بقدر طلب خود یکجانبه بردارد» [۱۷، ج ۲، ص ۲۴۴]. نتیجه می‌شود که موضوع حق تقاص باید کلی و از مصادیق دیون باشد که بر عهده متعهد و مدیون قرار گرفته و وی آن را انکار کرده است و یا در تسلیم و تأدیه، تعلل می‌ورزد. اگر موضوع تعهد عین معین باشد طبق ماده ۲۷۸ ق.م و ی مکلف است همان عین را تسلیم کند و اگر موضوع تعهد دین باشد متعهد در تعیین مصداق آزاد است و اگر برای تسلیم عین معین مورد تعهد اجلی مقرر بوده است و در رأی موعد آن را ندهد مسئول است اگرچه در کسر و نقصان آن تقصیر نکرده باشد. از آنجائی که مال موضوع تقاص (که عین یا منفعت یا دین است) باید معلوم و معین باشد، پس شرط معلوم و معین بودن موضوع در تقاص باید رعایت گردد. چنانچه برای تقاص کننده پس از تقاص معلوم شود که اشتباهی تقاص کرده است، واجب است که آنچه را به عنوان تقاص بدست آورده به صاحبش مسترد کند، و هرگا مورد تقاص تلف شده باشد عوض آن را در مثلی، مثل آن و در قیمی، قیمت آن باید بپردازد و جبران غرامت آنچه که به آن زیان وارد آمده با اوست [۱۲، ج ۲، ص ۴۳۹]. و در صورتی که معلوم شود چیزی را که تقاص کننده به دست آورده ملک غیربدهکار بوده واجب است آن را مسترد کند و اگر تلف شده است عوض آن را باید به او دهد و همچنین اگر عین یا دین موضوع تعهد به جهت عدم تنجیز یا عدم فوریت و یا تعلق حق دیگری بر آن قابل مطالبه و استرداد نباشد نمی‌تواند موضوع تقاص واقع شود. در نتیجه، موضوع تقاص باید قابل مطالبه و استرداد باشد. شایان ذکر است که موضوعیت تقاص قبل از رفع خصومت نزد حاکم شرع مشروع است اما بعد از مرافعه نزد حاکم جایز نمی‌باشد. بدلیل اجماع و نصوص وارد بر آن، به فرموده نبی اکبرم (ص): «ذهب الیمین بدعوی المدعی فلا دعوی له» و از امام صادق (علیه السلام): «ذهب الیمین بحق المدعی فلا دعوی له». پس اگر بعد از حکم حاکم تقاص را انجام دهد بر عدم تقاص

حکم می‌شود و به خاطر نهمی از این کار و همچنین به خاطر عدم ولایت بر آن مال، به ملکیت او وارد نمی‌شود [۱۴، ج ۲۷۷، ص ۱۵۶].

۴- مشروع بودن جهت انجام تقاص

در واقع مشروع بودن جهت و انگیزه، وسیله اخلاقی کردن اعمال حقوقی و محدود ساختن قلمرو آن به مصالح اجتماعی است. بنابراین باید بند ۴ ماده ۱۹۰ و حکم ماده ۲۱۷ ق.م. را در همه‌ی اعمال حقوقی رعایت کرد و بدین نتیجه رسید که نامشروع بودن جهت و انگیزه در ایقاع نیز مؤثر است اما اثبات نامشروع در ایقاع بسیار دشوارتر از عقد است. با وجود این، اگر پلیدی هدف از ایقاع احراز شود و جامعه آن را خلاف اخلاق و نظم بباید در ابطال آن تردید نمی‌کند [۲۸، ص ۱۷۴]. یکی از شایع‌ترین هدف‌های نامشروع «قصد اضرار» به دیگران و صدمه زدن به مصالح اجتماعی است. اصل ۴۰ قانون اساسی در این باره صراحت دارد که: «هیچکس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد» بدین ترتیب، اگر احراز شود که هدف شخص تقاص کننده از انجام تقاص اضرار ناروا به غیر و ایجاد مفسده است نه رسیدن به حق خود، در این صورت عمل مقاص نامشروع بوده و مرتکب عمل غیراخلاقی شده است.

۵- ماهیت حقوقی حق تقاص

منظور از ماهیت حقوقی ماهیتی است که منشأ و محل یک یا چند اثر حقوقی قرار داده شود مانند ماهیت نکاح که در مقررات ازدواج قانونی مدنی و قوانین دگر آثار آن معین شده است پاره‌ای از ماهیات وابسته به علم حقوق هستند که نه در قانون تعریف آنها دیده می‌شود و نه امکان دارد که از مواد مختلف قانون، تعریف آنها را استخراج کنیم، در این صورت به استناد ماده سوم قانون آیین دادرسی مدنی باید تعریف عرفی آن را ملاک کار قرار دهیم: در ماده سوم، آیین دادرسی مدنی چنین گفته شده است که «قضات دادگاه‌ها موظفند موافق به دعاوی رسیدگی کرده حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت کند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند، یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشند با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد. حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکونت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند.

۶- مبانی فقهی مجوز حق تقاص

محتوای این قسمت از تحقق به بناء شرع در ایجاد و اجرای حق تقاص که عبارت از کتاب، سنت، اجماع، عقل، پرداخته است و با استناد به این مبانی و کنجکاوای در آن به خوبی فهمیده می‌شود که شارع مقدس و به پیروی از آن متشرعه، اجرای حق تقاص را مجاز شمرده‌اند و فقهای عظام نیز با توجه به این مبانی، انجام عمل تقاص را البته با وجود شرایطی مجاز دانسته‌اند.

۱-۶- کتاب

آیات متعددی در قرآن کریم مبنی بر مشروعیت و پذیرش حق تقاص دلالت دارد از آن جمله:

فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم

اگر کسی به شما ستمی روا داشت شما نسبت به او معامله به مثل کنید.

تعبیر اعتداء برای رعایت مماثلت است، اگر کسی تعدی به مال کسی کند جائز است تقاص نماید، مخصوصاً در صورتی که نتواند با مراجعه به حاکم شرع، احقاق حق خود را بنماید. باید در موقع تلافی و دفاع و قصاص و تقاص و مجازات، مراعات میزان حکم الهی را نموده و از حدی که تجاوز جانی و مالی به او شده تجاوز نکند [۶، ج ۲، ص ۲۴۳].

اعتداء گاهی به استیلا است و گاهی به اتلاف عین یا منفعت است به طور مباشرت یا تسبیب، بر وجه عمد یا خطا و همچنین مثل در آیه اعم است از مساوی در حقیقت و جنس و مساوی در حکم و مساوی در مالیت. در این آیه مقابله به مثل تجویز شده است که همان تقاص کردن است، البته اگر مقابله به مثل در آیه اعتداء نامیده شده از این حیث می‌باشد که از لحاظ ظاهر و مقدار و جنس و ضرر همانند هستند. فعل مالک در گرفتن حق خودش در این آیه، اعتداء نامیده شده است. باید در نظر داشت که مالک در گرفتن حق خودش متعدی نیست بلکه این نام‌گذاری مجازی است و مجوز استعمال مجازی در این مقام علاقه مقابله است یعنی از باب نامیده شیء به اسم مقابل آن می‌باشد [۲۴، ج ۲، ص ۸۴].

۲-۱-۶-آیه ۴۰ و ۴۱ سوره شوری

«و جزاوا سیئه سیئه مثلها»

«و لَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَاُولٰئِكَ مَا عَلَيهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»

جزاء هر بدی تلافی به مثل است و زیاده‌روی نشود و اگر ممکن است به مثل تدارک کند چنانکه اگر مالی برده همان مال را یا تعداد مساوی از آن را دریافت کند و اگر آسیبی رسانده مطابقش تلافی کنند اگر، کلمه سیئه بر اطلاق و عموم گرفته شود و اتلاف اموال و منافع را هم شامل گردد آیه بیانگر این خواهد بود که در برابر اتلاف مال، صاحب مال حق تقاص خواهد داشت و اتلاف‌کننده تاوان و خسارت مال را می‌باید جبران کند [۳۴، ج ۲، ص ۱۹۵].

از مفاد این دو آیه چنین استنباط می‌شود که هرکس می‌تواند بدون آنکه از حاکم دستور داشته باشد یا آن که شهودی به پا دارد حق خود را به دست آورد، خواه قصاص در نفس یا عضو باشد یا جرح، بلکه حتی اگر کتک و ناسزا هم باشد و خواه امری مالی باشد، پس به عنوان تقاص، مال مماله‌کننده را بگیرد به این شرط که به سر حد تعدی و تجاوز به حق غیر نرسد. و همانند آنچه از دست داده است حق خود را بگیرد و لکن بر این وجه که زیادتراًز عین یا منفعت نگیرد [۲۵، ج ۳، ص ۱۰۱] و مطابق گفته مقدس اردبیلی در زبده بیان این آیات به دلالت خاص بر جواز مقاصه و استیفاء کامل حق کاربرد دارند [۳۳، ص ۴۶۸].

سنت

دومین منبع و مستند احکام در فقه امامیه سنت پیامبر (ص) و ائمه معصومین (علیه‌السلام) است به مجموعه گفتار و کردار و تقریر (امضاء) سنت می‌گویند که روایات بخش مهمی از آن است [۷، ص ۶۶۸] در روایات بسیاری که از پیامبر اسلام و یا امامان معصوم (علیه‌السلام) نقل شده، مقاصه مجاز شناخته شده و

بسیاری از فقها به شرحی که خواهد آمد آن را پذیرفته‌اند و مشروع دانسته‌اند. به عنوان نمونه به چند روایت معتبر ذیلاً اشاره می‌گردد.

دو روایت به وسیله راوی معروف داود بن رزین از امام کاظم (ع) نقل شده که این دو روایت در عبارت متفاوت ولی در مفهوم مشابه‌اند، مفهوم دو روایت چنین است شخصی از امام می‌پرسد من با افرادی معامله دارم و عرضه‌کننده کنیز هستم. این افراد از من کنیزکان را می‌خرند اما در پرداخت ثمن ملاحظه می‌کنند، سپس مالی از آنها نزد من قرار می‌گیرد آیا می‌توانم به مقدار طلبم از آن اموال برداشت کنم؟ امام در پاسخ می‌فرماید: به اندازه طلب بردار نه بیشتر [۸، ج ۱۷، ص ۲۷۲].

با عنایت به این روایات برخی فقها صراحتاً به جواز تقاص نظر داده‌اند: «کسی که از کسی طلبی داشته باشد و نتواند اثبات کند یا بتواند و لکن عاجز از گرفتن باشد، جایز است از برای او تقاص از مال او...» [۲۰، ص ۲۸۱].

روایت دیگر را ابی بکر حضرمی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند با این مفهوم، از امام می‌پرسند، مردی بر گردن مردی دیگر طلبی دارد ولی بدهکار منکر آن است و آن مال را برده است. بعد از اموال شخصی که مال را برده، مال دیگری نزد مال باخته قرار می‌گیرد آیا حق دارد از این مال طلب خود را استیفاء کند؟

حضرت در پاسخ فرموده‌اند: حق دارد مشروط بر آنکه در موقع تملک بگویند من این مال را به جای مال خودم بر می‌دارم و قصد خیانت و ستم ندارم [۸، ص ۲۷۴]. علامه حلی از مفهوم این روایت برای مشروعیت حق تقاص استفاده کرده است و در ذیل این عنوان که «اگر مدیون دین را انکار کند و مالک او را سوگند ندهد و مالی از مدیون در دست مالک واقع شود برای وی مقاصه جایز است» مورد استناد قرار داده است [۱۰، ج ۵، ص ۳۷۷].

روایتی را جمیل بن درآج از امام صادق (علیه السلام) با این مضمون نقل کرده: از امام پرسیدم در مورد مردی که بر ذمه مرد دیگری طلبی دارد، ولی بدهکار منکر طلب می‌شود. بعداً طلبکار به اندازه مالی که از مدیون طلب دارد به اموال مدیون دسترسی می‌یابد آیا طلبکار می‌تواند از این مال طلب خود را استیفاء کند؟ با وجود اینکه بدهکار از دسترسی دائن به اموالش خیر ندارد امام (علیه السلام) در پاسه فرموده‌اند: بلی [۸، ج ۱۷، ص ۲۷۵].

سیدطباطبائی یزدی آن را به عنوان روایت مستند در اثبات تقاص به حساب آورده است و در ذیل آن گفته است که اگر کسی حقی از عین یا دین نزد دیگری داشته باشد و او انکار یا ملاحظه کند برداشتن مال وی به مقدار حق جایز است [۲۰، ج ۱۴، ص ۲۰۹].

۳-۶- اجماع

از جمله دلایل دیگری که برای اثبات حق تقاص می‌توان مطرح نمود اتفاق نظر و اجماع فقها می‌باشد. گروه کثیری از فقها بر جواز تقاص در دو مورد اتفاق نظر دارند [۱۶، ج ۱۵، ص ۶۹].

الف- آنجا که اصل حق راجع به عین معین است و مدیون به آن اقرار دارد و از اداء خودداری می‌ورزد و اگر اقرار ندارد حال قضیه حکایت بر ثبوت حق به نفع تقاص‌کننده دارد.

ب- آنجا که اصل حق دینی است مسلم، که مدعی به آن علم دارد ولی مدعی علیه به آن اقرار ندارد و مدعی بینه‌ای جهت اثبات دعوی ندارد و یا بینه دارد ولی به قاضی دسترسی ندارد و یا این که قاضی واجد صلاحیت لازم نیست.

علاوه بر دو مورد فوق موارد متعددی وجود دارد که اندیشمندان حقوق اسلام در جواز یا عدم جواز تقاص اختلاف نظر دارند از جمله، جایی که بدهکار اقرار به بدهی ندارد و منکر حق باشد ولی طلبکار بینه برای اثبات دعوی خود دارد و به قاضی هم دسترسی ممکن است [۱۰، ج ۴، ص ۹۹]. در این مورد عده‌ای از فقها به عدم جواز تقاص بدون اذن حاکم نظر داده‌اند چرا که با وجود بینه و دسترسی به قاضی، مدعی نمی‌تواند قهراً حق خود را از ید مدعی علیه بگیرد بلکه باید به نزد حاکم برده شود [۲۱، ج ۱۶، ص ۱۶۲]. دلیل فوق این است که تسلط بر مال غیر خلاف اصل است و در موقع ضرورت باید عمل تقاص انجام شود که در این مورد ضرورت منتفی است و با وجود حاکم و دسترسی به او ممکن نمی‌باشد. در حالی که شیخ طوسی در خلاف و میسوط مانند قول اکثر از جمله صاحب کشف اللثام، اشبه جواز تقاص دانسته‌اند و همچنین شیخ طوسی در تألیفات دیگر خود تهذیب و نهاییه دلیل جواز را عموم و اطلاق آیات و روایات ذکر کرده‌اند [۳۸، ج ۴۰، ص ۳۸۸] و در مواردی نیز فقها بر عدم امکان تقاص اتفاق نظر دارند از جمله، آنجا که موضوع تعهد، پرداخت دینی است که مدیون به آن اقرار دارد ولی به واسطه معاذیری از قبیل بیماری و یا محصور و محبوس بودن از تأدیه متعذر است. علت عدم جواز را مضموناً چنین بیان داشته‌اند؛ به خاطر اینکه حق طلبکار در دارایی بدهکار متعین نیست. بنابراین تعیین آن مستلزم اراده‌ی خود بدهکار است و در صورت امتناع وی مستلزم تعیین توسط حاکم می‌باشد. چون غرض مدیون دادن حق است و حاکم فقط در صورت امتناع ولایت دارد. در این صورت بر عدم استقلال در گرفتن، نظر داده شده است [۳۸، ص ۳۸۹]. در مجموع و به طریق اولی آنجا که مدعی علیه مقرر و مهیای پرداخت است و یا این که علی‌رغم مقرر بودن مدیون به دین، به دلیل حقی که بر گردن دائن است. از پرداخت امتناع می‌ورزد تقاص مجاز نیست.

۴-۶- دلیل عقل

لازم است ابتدا توضیحی کوتاه درباره دلیل عقل ارائه شود و سپس وارد بحث می‌شویم. دلیل عقل بر دو قسم است: قسم اول: آنچه که خطاب بر آن متوقف است و خود بر سه قسم است.

الف) لحن خطاب: مانند قول تعالی: "ضَرَبَ بَعْصَاكَ الْحَجْرَ فَا نَفَجَرَتْ."^۱

ب) فحوی خطاب: آنچه که تنبیه بر آن دلالت کند مانند قول تعالی "فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُف".^۲

ج) دلیل خطاب: تعلیق حکم بر یک وصف حقیقی مانند قول تعالی: "ان كُنْ اُولَاتٍ حَمَلٍ فَا نَفَقُوا عَلَیْهِنَّ یَنْفَعَنَّ حَمَلُهُنَّ" قسم دوم: آن جا که عقل به تنهایی دلالت بر آن دارد و آن یا وجوب است مانند رد امانت یا قبح است مانند ظلم و کذب و یا حسن است مانند انصاف و راستگویی که ضرورت هر یک از این امور کسی می‌باشد مانند ردّ ودیعه با وجود ضرورت و قبح دروغ‌گویی با بودن نفع [۱۱، ج ۴، ص ۳۴].

با مختصر، توضیح ارائه شده بالا و بیان اقسام مذکور اینک به بیان مقصود می‌پردازیم:

^۱سوره بقره، آیه ۶۰

^۲سوره اسرا آیه ۲۳

چهاردمین دلیل طرفداران مشروعیت تقاص حکم عقل است [۳۲، ص ۳۴]. به این توضیح که عقل انسان حکم می‌کند که هر جا ظواهر امر به روشنی دلالت بر ذی حق بودن مدعی دارد به مقتضای مطلق و انحصاری بودن حق مالکیت «الناس مسلطون علی اموالهم» دائن بتواند شخصاً نسبت به استیفای حق خود بدون مراجعه به حاکم اقدام کند. چرا که عقل چنین قانونی داوری را می‌پذیرد و با عنایت به قاعده فوق چنین به نظر می‌رسد که صاحبان اموال و اموال نسبت به اموال خویش سلطنت مطلق داشته باشند و هیچ گونه محدودیت و مانع برای آنان نباشد مگر به حکم قانون، لازم به ذکر اینکه حکم به انجام تقاص یک قاعده عقلانی است که عقلاً به این مهم توجه داشته‌اند که اموال اعم از عین یا منفعت یا حق باید به صاحبان آنان مسترد شود و در صورت انکار یا خودداری مدیون، مدعی بتواند عمل تقاص را انجام دهد و فرق نمی‌کند که در خود اموال باشد یا حقوق متعلق به آن [۳، ص ۳۶۲].

۷- استنکاف شوهر از پرداخت نفقه زوجه

برابر ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی «در عقد دائم نفقه زن بر عهده شوهر است» این مزیتی است که قانونگذار ایران برای زن قائل شده است و به موجب آن زن می‌تواند از شوهر مطالبه نفقه کند و در صورت لزوم او را برای پرداخت نفقه تحت تعقیب قرار دهد. فلسفه این قاعده آن است که در اکثر خانواده‌های ایرانی زنان اموال و درآمد کافی برای تأمین مخارج خود و شرکت در هزینه خانواده ندارد. لازم به یادآوری است که زن در صورتی استحقاق نفقه خواهد داشت که وظایف زناشویی را انجام دهد. حال بینیم مفهوم نفقه چیست و ضمانت اجرای نفقه زن در فقه و حقوق موضوعه ایران چگونه می‌باشد؟

۱-۷- نفقه زوجه و اجرای تقاص

براساس ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی در تعریف نفقه زوجه مقرر می‌دارد: «نفقه عبارتست از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء» چنانکه ملاحظه می‌شود، ماده مذکور فقط مسکن و پوشاک و اثاث خانه و خدمتگزار را ذکر کرده و از سایر چیزهایی که عرفاً مورد احتیاج زن است مانند هزینه دارو و درمان و آرایش و شستشو سخنی نگفته است. اگر ظاهر قانون را ملاک قرار دهیم باید بگوییم این گونه هزینه‌ها چنانکه گروهی از فقهای امامیه گفته‌اند جزء نفقه نیست، لیکن قبول این نظر بر خلاف مصلحت خانواده و اجتماع است و با ذوق و عرف همسازگار نیست. پس می‌توان گفت آنچه در این ماده آمده حصری نیست و هر چیزی که بر حسب متعارف مورد احتیاج زن باشد، جزء نفقه است [۱۸، ج ۱، ص ۱۵۱]. صاحب جو. اهر بعد از انتقاد از کسانی که نفقه را منحصر به اشیاء معینی دانسته و مخصوصاً هزینه دارو، عطر، سرمه و حمام را استثناء کرده‌اند، رجوع به عرف را برای تعیین محتوای نفقه مرجح می‌داند و توضیح می‌دهد که اگر مبنای نفقه احتیاج زن باشد استثناء هیچ وجهتی ندارد [۳۸، ج ۳۹، ص ۲۵۷] لازم به ذکر است که زوجه می‌تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقدام کند و در صورت افلاس و ورشکستگی شوهر، زن مقدم بر غرماء خواهد بود (مستفاد از ماده ۱۲۰۶ ق.م).

۲-۷- ضمانت اجرای نفقه در قانون مدنی

با استنتاج از قانون چنین بر می‌آید که تکلیف شوهر به انفاق و استحقاق نفقه از جانب زن دارای ضمانت اجرای مدنی و کیفری است.

ضمانت اجرای مدنی

ضمانت اجرای مدنی نفقه در مواد ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی مقرر شده است. طبق ماده ۱۱۱۱ زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد کرد. هرگاه اجرای حکم دادگاه و الزام شوهر به دادن نفقه به علتی سرپیچی او و عدم دسترسی به اموالش ممکن نباشد، زن حق طلاق خواهد داشت (مواد ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ ق.م). بنابراین ضمانت اجرای مدنی نفقه یکی الزا شوهر به انفاق از طریق قضائی و دیگر طلاق در صورت عدم امکان الزام به تأدیه نفقه است. در مورد نحوه وصول نفقه ماده ۱۲۰۵ ق.م مقرر می‌دارد که در صورتی که محرز شود الزام کسی که پرداخت نفقه بر عهده او قرار دارد ممکن نیست، دادگاه با درخواست خواهان می‌تواند به میزان و معادل نفقه استحقاقی از اموال مستنکف در اختیار واجب النفقه قرار دهد. که این ماده با قول مشهور فقهای امامیه انطباق دارد. بر طبق نظر اکثر فقهای امامیه افراد واجب النفقه در صورت استنکاف منفق برای بقاء حیات خود و رفع حرج می‌توانند به حاکم رجوع کرده مطالبه نفقه نمایند [۱، ۲، ج ۲، ص ۲۳]. حاکم منفق را به پرداخت نفقه این افراد ملزم می‌سازد البته عده‌ای از فقها امامیه معتقدند زوجه بدون مراجعه به حاکم و اذن او می‌تواند از اموال منفق به قدر نفقه استفاده کند.

۸- مسئولیت کیفری زوج در عدم پرداخت نفقه زوجه

مطابق ماده ۶۴۲ ق.م.ا «تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده»: هرکس با داشتن استطاعت‌های مالی، نفقه زن خود را در صورت تمکن ندهد یا از تأدیه امتناع نماید دادگاه برای ترک انفاق مجازات حبس از سه ماه و یک روز تا پنج ماه مقرر داشته است. با استناد به این ماده می‌توان به ضمانت کیفری که به زوج در صورت عدم اداء نفقه به زوجه خود شامل حال وی می‌گردد پی برد.

۹- مجوز تقاص زوجه در اخذ نفقه از دیدگاه فقها

چنانچه اگر زوج در آنجا که بر او پرداخت نفقه و هزینه و خرجی واجب است امتناع و خودداری کند، در صورتی که رجوع به حاکم شرع مقدور باشد با رجوع به حاکم، حاکم او را اجبار به پرداخت نفقه می‌کند [۲۲، ج ۱، ص ۶۲۴] اما در صورتی که به خاطر پاره‌ای از مشکلات برای زوجه رجوع به حاکم شرع مقدور نباشد صاحب مسالک در این زمینه قائل به حق تقاص برای زوجه شده است چرا که دینی است بر ذمه زوج در حق زوجه، که در این صورت اخذ قریب در وقت واقع می‌شود [۱۶، ج ۸، ص ۴۹۷] و صاحب جواهر هم برای زوجه بدون مراجعه به حاکم و اذن او، قائل به اجرای حق تقاص در مورد استنکاف شوهر از پرداخت خرجی و نفقه زندگی شده‌اند [۳۸، ج ۳۱، ص ۲۸۸] چرا که مشروعیت مقاصه بر اذن حاکم متوقف نیست و از این حیث که نفقه برای زوجه حق مسلم است بنابراین قول به حق تقاص وجود دارد چرا که در اینجا تحقق جحود و ثبوت حق واقع شده است و همچنین هنگامی که امتناع و خودداری از طرف زوج تحقق پیدا کند در این صورت زوجه می‌تواند بر وجه تقاص به مقدار نفقه واجب از مال زوج سرقت کند چرا که نفقه زوجه دین بر زوج است پس هنگامی که با داشتن قدرت از اداء دین

امتناع ورزد برای زوجه گرفتن حقیقت جایز می‌باشد [۲۲، ج ۱، ص ۵۱۳]. اما مکارم شیرازی این عمل را جایز نمی‌داند و در پاسخ استفتاء می‌گوید؛ پرسش: اگر زوج از زوجه مطالباتی داشته باشد، آیا می‌تواند با نفقه زوجه تقاص کند؟ پاسخ: تقاص در چنین موردی اشکال دارد، مگر این که زوجه اموالی برای صرف در نفقه داشته باشد. حال می‌خواهیم ببینیم آیا برای وارث زوجه تقاص مال جایز است یا نه؟ محقق آیت الله بروجردی بر این امر قائل شده‌اند که حق زوجه بعد از وی در ذمه وارث می‌باشد و برای وارث تصرف در اعیان جایز است پس همانند سایر دیون از اشتغال ذمه‌اش از تصرف در مال حتی امتناع از اداء حق منع نمی‌شود. نهایت این که حاکم ممتنع را مجبور به اداء حق می‌کند و در صورت عدم اجبار حاکم، برای وارث، تقاص از مال زوج جایز می‌باشد [۵، ج ۱، ص ۳۱]. و چنانچه برای زوج بر ذمه زوجه‌اش دینی باشد و زوجه توانگر و موسر باشد در این صورت برای زوج اجرای حق تقاص وجود دارد و چنانچه زوجه معسر و تنگدست باشد یا دین موجب باشد برای وی مقاصه جایز نیست [۹، ج ۲، ص ۴۸]. بعد از بیان گفته‌های فوق که برگرفته از مواد قانونی و فقه امامیه بود نگارنده را نظر بر این است که مقنن برای جلوگیری از سوءاستفاده زوجه، مراجعه به دادگاه را برای کلیه افراد واجب النفقه از جمله زوجه دائمه را ضروری دانسته است و اینک که رجوع به قضات در دادگاه‌ها با سهولت همراه است ابتدا باید زوجه به دادگاه و حاکم شرع رجوع کند و زوج را بر اداء نفقه اجبار کند و در صورتی که رجوع به حاکم شرع (قضات) ممکن نباشد و از آنجایی که حق برای زوجه ثابت شده و جحد زوج هم آشکار می‌باشد و حق به صورت دین بر ذمه زوج باقی مانده، زوجه این حق را داشته باشد که حق خود را از اموال زوج استیفاء کند.

۱۰- اذن حاکم در اجرای حق تقاص، شرایط یا عدم شرط

آیا تقاص در آنجایی که جایز و مشروع است نیاز به اذن شخصی حاکم دارد؟ یعنی تقاص کننده به حاکم شرع مراجعه کند و از حاکم شرع (قضات) اجازه بگیرد که من می‌خواهم از مال این مدیون جاهد تقاص بکنم. آیا اذن حاکم در مشروعیت تقاص دخالت دارد یا ندارد؟ ظاهر این است که اذن حاکم در مشروعیت تقاص دخالت ندارد و دلیل این امر روایات و ادله‌های وارده در باب تقاص می‌باشد [۲۲، ج ۱، ص ۳۷۷]. حتی آیات شریفه‌ای که در این باب بود در هیچ کدام اشاره‌ای به اعتبار اذن حاکم و رعایت اذن حاکم نشده و همین عدم تعرض و اطلاق این ادله، کفایت می‌کند که ما مشروعیت تقاص را به نحو اطلاق ثابت بکنیم بدون اینکه مراجعه به حاکم شرع لازم باشد اگر گفته شود حاکم شرع به بعضی‌ها اجازه دهد به بعضی‌ها اجازه ندهد این یک تبعیض بلاوجهی است برای اینکه فرض شده که در مواردی، تقاص مشروعیت دارد (همان طور که در مباحث قبل ذکر گردید) تقاص امری برخلاف قاعده است لکن شارع مقدس به لحاظ اینکه حقوق مردم تضییع نشود و مال دائن خورده و تضییع نشود خودش اجازه داده است به اینکه تقاص بکنید و الا اگر شارع اجازه نداده بود داخل در همان قاعده کلیه محرمه می‌شد اما این اجازه شارع است که تقاص را از مسئله حرمت تصرف در مال غیر بدون اذن صاحبش بیرون آورده و فرموده که اینجا مانعی ندارد، می‌توانی مال مدیون را به اندازه مال خودت تقاص بکنی، برای اینکه حق تو تضییع نشود شارع چنین اجازه‌ای می‌دهد و با اجازه شارع و با اذن ائمه (علیه‌السلام) که در روایات مشروعیت مقاصه وارد شده، دیگر اذن حاکم معنا ندارد. مقاصه یک مطلبی بود که خود به خود جایز نبود شارع مقدس و امام

(علیه‌السلام) این مقاصه را تجویز کرده‌اند، دیگر اذن حاکم شرع چه مدخلیتی می‌تواند داشته باشد؟ در روایات وارده حتی اشاره‌ای هم به این مطلب نشده است و در هیچ مرحله‌ای از تقاص نیاز به اذن حاکم شرع لازم دانسته نشده است و هر کسی بینی و بین الله در صورتی که خودش را دائن بدانند و مدیون هم انکار و مداخله کند می‌تواند تقاص کند. لازم به ذکر است که هر قضیه‌ای که تنازع در آن بیندو یا بیشتر واقع گردد و حق در آن تعیین یابد و اداء و اجرای آن حق به فتنه منجر نگردد گرفتن آن بدون اذن حاکم جایز است [۲۳، ج ۱، ص ۴۹۳]. در ادامه به نظر صاحب شرایع پرداخته می‌شود که ایشان در مورد صحت گفته‌های فوق فرموده‌اند که اگر دعوی بر عین باشد اذن حاکم در آن شرط نیست و اگر دعوی بر دین باشد و مدیون منکر باشد و برای طلبکار بینه هم باشد و وصول به حاکم امکان داشته باشد اشبه جواز تقاص دانسته‌اند و همین طور است اگر وصول به حاکم تعذر داشته باشد، مدعی می‌تواند مستقل استیفاء حق کند [۱۱، ج ۴، ص ۱۰۱].

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث و موضوعاتی که در این مقاله مورد شرح و بررسی قرار گرفت در واقع می‌توان گفت که تقاص از ابداعات حقوق اسلام است که بر ادله اربعه فقهی متکی است و تجویز تمسک به این ضابطه مورد پذیرش بسیاری از فقها از جمله شیخ طوسی، صاحب جواهر، شهیدین، صاحب عروه الوثقی و امام خمینی (ره) قرار گرفته و بر مشروعیت آن علاوه بر آیات، روایات معتبر فراوانی دلالت دارد و در پیرو همین آیات و روایات، اجماع فقها و دلیل عقل نیز می‌توان افزود. تئوری تقاص برای اخذ حق طلبکار در نظر گرفته شده است و نیز فقه اسلامی چون عهده‌دار مقام ثبوت حق است، لذا در دیون طبیعی یا دیونی که پشتوانه اجرای قانونی ندارد و در مقام اثبات راهی برای وصول آن نیست مؤمنان را اجازه وصول می‌دهد ولو بدون رضایت ممتنع از اجرای حق باشد. بنابراین تقاص یکی از طرف وصول حق است. امر به مشروعیت تقاص در میان فقها تا جایی قابل تقویت است که می‌توان قول به عدم مشروعیت تقاص را در فقه موجب اخلال نظام فقهی دانست.

با بررسی موارد تقاص می‌توان بر این امر قائل شد که فقه اسلامی با توجه به شرایط خاص، حق اجرای تقاص را به‌زوجه یا طلبکار داده است. بدین گونه که زوجه هر زمان بر مالی از اموال زوج منکر یا مداخله در پرداخت نفقه دست یافت حق خود را از وی استیفاء کند بدون اینکه نیازی به اذن حاکم شرع باشد گرچه برخی اذن را احوط دانسته‌اند. اما فقهای عظام با پیروی از قرآن و سنت انجام عمل تقاص را کاری عقلانی و در خور شایسته می‌دانند چرا که احتمال تضییع حق زوجه طلبکار وجود دارد. با نگاهی به موارد تقاص، می‌بینیم که فقها این امر را بر ما ثابت می‌کنند که در کلیه دعاوی حقوقی (مالی) در جایی که برای شخص شرایط حق تقاص وجود داشته باشد وی به بتواند این عمل حقوقی مبادرت ورزد و حق خود را بدست آورد. لازم به یادآوری است که با جستارهایی که در مواد قانونی زدیم این امر بر ما روشن شد که قانون و حقوق موضوعه ما انجام عمل تقاص را امری خلاف نظم عمومی و اخلاق حسنه می‌داند به طوری که در مواد قانونی، ماده‌ای که دلالت بر این حق داشته باشد وجود ندارد. پیشنهاد می‌شود مسئولان با استفاده از تجربه‌ی حقوق دانان و فقها تلاشی برای تدوین قانونی مصروف دارند تا به صورت ماده‌ای الحاقی به قانونی مدنی و یا ماده‌ی واحده «جواز تقاص» تدوین و تصویب شود تا بدین وسیله مدعی یا

طلبکار به حق خود برسد. بدیهی است بدون داشتن محملی قانونی محاکم دادگستری مجوز توسل به این تأسیس و اجرای این قاعده را نخواهند داشت.

منابع و مأخذ

- [۱] قرآن کریم
- [۲] ابن قدامه، عبدالله (۱۴۱۰ هـ. ق.)، المغنی، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم.
- [۳] احمدی، حسین علی (۱۳۷۵ هـ. ش.)، اجرای تعهد قراردادی، تهران، انتشارات برهمند.
- [۴] بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ هـ. ق.)، الحقائق الناصره فی احکام العترة الطاهره، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- [۵] بروجردی، شیخ محمدتقی نجفی (۱۴۱۴)، نخبه الافکار فی حرمان الزوجه، قم، دفتر انتشارات وابسته به حوزه علمیه، چاپ اول.
- [۶] ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸ هـ. ق.)، تفسیر روان جاوید، تهران، انتشارات برهان، چاپ سوم.
- [۷] جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۴۱۳ هـ. ق.)، مسبوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۲، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- [۸] حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ هـ. ق.)، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول.
- [۹] حلی، علامه حسن بن یوسف (۱۴۱۲)، تحریر الاحکام الشرعیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۱۰] حلی، علامه حسن بن یوسف (۱۴۱۳ هـ. ق.)، مختلف الشیعه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- [۱۱] حلی، محقق نجم الدین جعفر (۱۴۰۸ هـ. ق.)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
- [۱۲] خمینی، روح الله (۱۳۷۴ هـ. ش.)، تحریر الوسیله، قم، انتشارات دارالعلم، چاپ ششم.
- [۱۳] خوانساری، سیداحمد (۱۴۰۲ هـ. ق.)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، تهران، بی نا.
- [۱۴] سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ هـ. ق.)، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، قم، دفتر آیت الله سبزواری، چاپ چهارم.
- [۱۵] سعدی، ابوجیب (۱۴۰۸ هـ. ق.)، القاموس الفقهی، دمشق، دارلفکر، بی جا.
- [۱۶] شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ هـ. ق.)، مسالک الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول.
- [۱۷] شهیدی، مهدی (۱۳۸۳ هـ. ش.)، سقوط تعهدات، تهران، انتشارات مجد، چاپ ششم.
- [۱۸] صفایی، سید حسن (۱۳۸۵ هـ. ش.)، قواعد عمومی قرارداد، تهران، نشر میزان، چاپ چهاردهم.
- [۱۹] طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم (۱۴۱۱)، تکمله العروه الوثقی، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
- [۲۰] طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم (۱۴۱۵ هـ. ق.)، سؤال و جواب، تهران، مرکز نشر العلوم الاسلامی، چاپ اول.
- [۲۱] طباطبایی (صاحب ریاض)، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ هـ. ق.)، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.

- [۲۲] فاضل لنکرانی، محمد موحدی (۱۴۲۱ هـ ق). النکاح، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول.
- [۲۳] فاضل مقداد، جمال الدین مقداد (۱۴۰۴ هـ ق). التنتیج الرائع، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ دوم.
- [۲۴] فاضل مقداد، جمال الدین مقداد (۱۴۱۱). کنز العرفان فی فقه القرآن، قم، بی نا، چاپ اول.
- [۲۵] فاضل، جواد کاظمی، جواد بن سعد (۱۳۸۹ ق). مسالک الافهام الی آیات الاحکام، بی جا، انتشارات مرتضوی.
- [۲۶] فیض، علیرضا (۱۳۶۴ هـ ش). مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، بی جا، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- [۲۷] قیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۰ هـ ق). المصباح المنیر، بیروت، دارالفکر، قم.
- [۲۸] کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴ هـ ش). دوره مقدماتی حقوق مدنی (اعمال حقوقی)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دهم.
- [۲۹] کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵ هـ ش). قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، تهران، نشر میزان، چاپ چهاردهم.
- [۳۰] مرعشی، محمد حسن (۱۳۸۰). شرح قانون حدود و قصاص، ج ۱، تهران، انتشارات میزان.
- [۳۱] مشکینی، میرزا علی (۱۴۰۸). مصطلحات الفقه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه.
- [۳۲] مصطفوی، سیدمحمدکاظم (۱۴۲۱ هـ ق). مائه قاعده الفقهیه، قم، دفتر انتشارات به حوزه علمیه، چاپ چهارم.
- [۳۳] مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۵). زیاده البیان فی احکام القرآن، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ اول.
- [۳۴] مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ هـ ق). القواعد الفقهیه، قم، انتشارات مدرسه امیر المؤمنین (ع)، چاپ سوم.
- [۳۵] موسوی بجنوردی (۱۳۷۸). قواعد فقه، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران.
- [۳۶] مهیار، رضا (۱۴۱۰ هـ ق). فرهنگ ابجدی عربی- فارسی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- [۳۷] نجفی، صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر (۱۴۱۱). جواهر الکلام، قم، انتشارات دارالعلم، ج ۲۲.
- [۳۸] نجفی، صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر (۱۴۱۱). جواهر الکلام، بیروت، الاحیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
- [۳۹] وهبی زحیلی (۱۴۰۹ هـ ق). الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، بی نا.